

## بررسی موردی از هم‌ترازی صیغگانی در گویش‌های مرکزی

محمد مهدی اسماعیلی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران)

چکیده: هم‌ترازی نوعی فرایند قیاسی است که در نتیجه عملکرد آن تعداد تناوب‌های صرفی یک صیغگان کاهش می‌یابد. موضوع این مقاله بررسی موردی از هم‌ترازی در ساخت فعل تعدادی از گویش‌های مرکزی ایران است. در این هم‌ترازی، ستاک حال مکمل فعل آمدن که ابتدائاً فقط در تصریف وجه امری کاربرد داشته‌است، با گسترش و تعمیم یافتن به ساخت حال التزامی و حتی حال اخباری، باعث حذف ستاک حال اصلی فعل آمدن شده و تماماً جای آن را در تصریف صورت‌های فعلی گرفته‌است. براساس این مشخصه گویش‌های مرکزی را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد. همچنین رخدادهای این فرایند قیاسی در تناقض با گرایش شش مانچاک است که جهت عملکرد تغییرات قیاسی را از وجه اخباری به دیگر وجه‌ها می‌داند.

کلیدواژه‌ها: قیاس، هم‌ترازی، صیغگان، ستاک مکمل، وجه امری، گویش‌های مرکزی

### ۱. مقدمه

در منابع زبان‌شناسی تاریخی معمولاً از دو و گاه سه عامل اصلی تغییر و تحولات زبانی که معمولاً منجر به تغییرات صرفی می‌شوند، نام برده شده‌است. این عوامل عبارت‌اند از:

قیاس، تغییرات صوتی و وام‌گیری ( Lehmann 1992: 219-220; Beekes 2011: 75; Campbell 2004: 89). اصطلاح قیاس که علاوه بر زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی در فراگیری زبان نیز کاربرد دارد، به فرایندهای قاعده‌مندسازی‌ای اشاره دارد که به وسیله آنها واحدهای زبانی‌ای که از لحاظ مفهومی با هم مرتبط هستند از نظر صورت همانند می‌شوند، به خصوص در مواردی که تغییرات آوایی قبلی صورت‌های استثنايي و گوناگونی را به وجود آورده است. قیاس، غالباً، به عنوان نتیجه عملکرد اصل اقتصاد زبانی در صورت‌های زبانی یا شیوه‌ای برای آسان‌تر کردن یادگیری صورت‌های صرفی یک زبان تلقی می‌شود ( Bussmann 1996: 55; Crystal 2008: 50).

آرلاتو (۱۳۸۴: ۱۴۹) نیز قیاس را فرایندی دانسته که به موجب آن صورتی در یک زبان با صورتی دیگر که با آن به نوعی مرتبط است همانند می‌گردد. او (همان‌جا) همچنین عنوان می‌کند که این تعریف عمداً مبهم ارائه شده است چون صورت‌های زبانی به درجات بسیار گوناگون می‌توانند همانند شوند و انواع گوناگون ارتباط نیز ممکن است سبب به وجود آمدن چنین تغییراتی باشد. اما یک حکم کلی که درباره عملکرد قیاس می‌توان داد آن است که این روند سبب حذف و ناپدید شدن صورت‌های بی‌قاعده و غیرعادی می‌شود. کمبل (Campbell 2004: 90) ظاهراً به همین دلیل فرایند قیاس را وام‌گیری درونی<sup>۱</sup> نامیده است، چراکه در تغییرات قیاسی الگویی از یک زبان برای اعمال تغییر روی دیگر الگوهای آن زبان به وام گرفته می‌شود. لمان (Lehmann 1992: 219) نیز در بررسی و توصیف تغییرات صرفی عنوان می‌کند به علت آنکه عناصر نظام صرفی در کنار معنا دارای صورت هم هستند، این نظام در مقایسه با نظام واجی که در آن عناصر صرفاً صورت دارند و نه معنا، ساختارمندتر است. در نتیجه عناصر موجود در یک نظام صرفی، به خصوص عناصر یک صیغگان تصریفی، سعی دارند تا بر یکدیگر تأثیر بگذارند. این تأثیر که به آن قیاس گفته می‌شود یکی از دو پایه اصلی برای تغییرات صرفی است.

قیاس مفهومی است که سابقه زیادی در بررسی‌ها و تحقیقات دستوری و زبانی دارد،

---

1. internal borrowing

به طوری که پیشینه آن حتی به دوره یونان باستان نیز برمی‌گردد. همچنین سیبویه آن را مؤثرترین نیروی نظارت‌کننده در زبان دانسته است که ناظر بر همه انواع تعمیم‌ها و تشبیه‌هایی است که در سطوح مختلف زبان مشاهده می‌شود (Carter 2004: 82-86)، به نقل از دبیرمقدم (۱۳۸۹: ۲۵).

با وجود آگاهی از تغییرات قیاسی از قدیم‌الایام، نودستوریان برای نخستین بار اهمیت و ارتباط قیاس را در مطالعات زبان دریافتند و جایگاه واقعی آن را تعیین کردند. آنها دریافته بودند که بسیاری از بی‌قاعدگی‌ها و استثنائات ناشی از عواملی هستند که خارج از قلمرو واج‌شناسی قرار دارند. اینها استثنائات قوانین صوتی نیستند، بلکه تغییراتی هستند که با اصل تداعی صوری قابل توضیح‌اند. از این جهت نودستوریان قیاس را درکنار تغییرات آوایی، عامل اصلی تحول زبان‌ها دانستند، فرایندی که زبان‌ها مطابق آن از یک وضعیت سازمانی به وضعیتی دیگر گذر می‌کنند (واترمن ۱۳۴۷: ۸۰-۸۱؛ دوسوسور ۱۳۷۸: ۲۳۷). در واقع، از نظر یک نودستوری عوامل اساسی عمده در تاریخ زبان دو مورد بیشتر نبود: تغییرات صوتی و تغییرات قیاسی (واترمن ۱۳۴۷: ۸۰-۸۱). کمبل (Campbell 2004: 89) نیز عنوان می‌کند که طبق نظر نودستوریان تغییرات صوتی قاعده‌مند قلمداد می‌شدند، و ام‌گیری مواردی بود که باید شناسایی و تشخیص داده می‌شد و قیاس عملاً همه دیگر چیزهایی بود که باقی می‌ماند. به عبارت دیگر تقریباً هر چیزی که تغییر صوتی و ام‌گیری نبود، قیاس محسوب می‌شد.

اگرچه غالب محققان قیاس را عاملی در تغییرات صرفی زبان‌ها عنوان کرده‌اند، برخی از جمله کریستال (Crystal 2002: 332) معتقدند تغییرات قیاسی با تأثیر بر واژه‌ها فقط باعث تحول نظام صرفی زبان‌ها نمی‌شوند، بلکه می‌توانند باعث تحول ساخت‌های نحوی آنها نیز بشوند. به عنوان مثال در زبان آنگلساکسون یا انگلیسی باستان، ترتیب اجزای بند پایه فاعل - فعل - مفعول بوده، ولی در بند وابسته مفعول قبل از فعل قرار می‌گرفته است (یعنی فاعل - مفعول - فعل). اما سرانجام در زبان انگلیسی نو بند وابسته به قیاس با بند پایه دارای ترتیب فاعل - فعل - مفعول شده و هر دو نوع بند دارای یک الگو و ترتیب یکسان شده‌اند.

نکته دیگری که برخی مانند آراتو (۱۳۸۴: ۱۴۹) و کریستال (Crystal 2002: 332) به آن اشاره کرده‌اند و از آن با نام یک محدودیت بسیار مهم یاد کرده‌اند این است که تغییرات

قیاسی هیچ صورت، مقوله یا الگوی دستوری نویی در یک زبان به وجود نمی‌آورند، بلکه با حذف صورت‌های بی‌قاعده و استثنایی، سبب گسترش یا تعمیم صورت‌های ازپیش‌موجود می‌گردند و فقط حدود یک الگو را که قبلاً در آن زبان وجود داشته افزایش می‌دهند. تغییرات قیاسی را در سنت بررسی‌های زبان‌شناسی تاریخی به دو دسته تقسیم می‌کنند. نوع اول قیاس متناسب/ معادله‌ای<sup>۱</sup> یا چهاربخشی<sup>۲</sup> است که با ایجاد یک تناسب یا معادله، صورتی جدیدی برای یک واژه ساخته می‌شود، مانند مثال زیر از هاگ (Hock 1991: 172):

$$\text{stone} : \text{stone-s} = \text{cow} : X = \text{cow-s}$$

درواقع صورت COWS در انگلیسی با الگو قرار دادن صورت جمع دیگر واژه‌ها ساخته و سپس جانشین صورت جمع اصلی ولی بی‌قاعده کینه شده است. این نوع قیاس علاوه بر تصریف در اشتقاق هم عمل می‌کند.

نوع دوم قیاس که شواهد زیادی هم در میان زبان‌های هندواروپایی دارد، هم‌ترازی قیاسی<sup>۳</sup> یا به اختصار هم‌ترازی است. این شکل از قیاس را برای آنکه باعث کاهش یا حذف تکواژگونه‌های یک تکواژ (یا به عبارتی صورت‌واژه‌های<sup>۴</sup> یک قاموس واژه<sup>۵</sup>) می‌شود، هم‌ترازی صیغگان<sup>۶</sup>، هم‌ترازی صیغگانی<sup>۷</sup>، هم‌ترازی درون‌صیغگانی<sup>۸</sup> و هم‌ترازی صرفی<sup>۹</sup> نیز نامیده‌اند. چون این نوع از قیاس معمولاً با تحت تأثیر قرار دادن ستاک‌های (اسمی یا فعلی) یک صیغگان، باعث کاهش تعداد تکواژگونه‌های یک ستاک می‌شود و تناوب‌های ستاک‌های یک صیغگان را کاهش می‌دهد، به آن قیاس ستاک<sup>۱۰</sup> هم گفته‌اند. به عبارت دیگر، قیاس ستاک<sup>۱۱</sup> موجب همسانی یا یکپارچگی صیغگان<sup>۱۱</sup> می‌شود، برخلاف قیاس متناسب که ممکن است تعداد تکواژگونه‌ها را افزایش دهد. جدول ۱ موردی از این نوع قیاس را در زبان فرانسوی نشان می‌دهد:

- 
- |                              |                                  |                           |
|------------------------------|----------------------------------|---------------------------|
| 1. proportional analogy      | 2. four-part analogy             | 3. analogical level(l)ing |
| 4. word-form                 | 5. lexeme                        | 6. paradigm level(l)ing   |
| 7. paradigmatic level(l)ing  | 8. intraparadigmatic level(l)ing |                           |
| 9. morphological level(l)ing | 10. stem analogy                 | 11. paradigm uniformity   |

جدول ۱. هم‌ترازی قیاسی در زبان فرانسوی (Trask 2003: 109)

فرانسوی نو	فرانسوی باستان	لاتین	
aime	aim	ámo	ش <sup>۱</sup> م
aimes	aimes	ámas	ش <sup>۲</sup> م
aime	aimet	ámat	ش <sup>۳</sup> م
aimons	amons	amámus	ش <sup>۱</sup> ج
aimiez	amez	amátis	ش <sup>۲</sup> ج
aiment	aiment	ámant	ش <sup>۳</sup> ج

همان‌گونه‌که در جدول ۱ مشاهده می‌شود، در فرانسوی باستان ستاک دو صورت اول و دوم‌شخص جمع (که با حروف سیاه مشخص شده‌اند) به سبب وجود تکیه متفاوت در صورت کهن‌ترشان در لاتین، با دیگر صیغه‌ها تفاوت دارند، ولی در تحوّل از فرانسوی باستان به فرانسوی نو و در نتیجه قیاس با ستاک دیگر صورت‌ها، با آنها همسان و هم‌تراز شده‌اند. این مثال و دیگر مثال‌های مشابه بیان‌گر این است که درحالی‌که تغییرات صوتی منظم و قاعده‌مند عمل می‌کنند، درعین حال می‌توانند باعث به‌هم‌خوردن نظم صیغگان شده و در نتیجه صیغگان و مجموعه تصرفی بی‌قاعده‌ای را به‌وجود آورند. ولی بعداً تحت تأثیر و عملکرد قیاس، صیغگان ممکن است دوباره نظم و قاعده‌مندی خود را به دست آورد. به بیان دیگر، میان تغییرات صوتی و قیاس همواره کشمکشی برای ایجاد تغییر و تحوّل وجود دارد. این مفهوم را که در منابع زبان‌شناسی گاه تناقض استریتون<sup>۱</sup> نامیده‌اند، اولین بار زبان‌شناسی آمریکایی با همین نام این‌گونه مطرح و بیان کرده‌است: تغییرات و قوانین صوتی باقاعده و منظم‌اند، ولی باعث بی‌قاعدگی می‌شوند؛ تغییرات و نوآوری‌های قیاسی نامنظم و پراکنده‌اند، ولی باعث قاعده‌مندی می‌شوند (Anttila 1989: 94; Trask 2003: 108).

هدف پژوهش پیش رو توصیف و بررسی وضعیت موردی از هم‌ترازی صیغگانی در تعدادی از گویش‌های مرکزی ایران است که تا کنون اشاره‌ای به آن نشده‌است و به‌همین جهت این مقاله اولین مورد در این‌باره محسوب می‌شود. البته در این بررسی فقط چهار زیرگروه

1. Sturtevant's paradox

اصلی گویش‌های مرکزی<sup>۱</sup>، یعنی زیرگروه‌های شمال غربی، شمال شرقی، جنوب غربی و جنوب شرقی مورد توجه قرار گرفته‌اند و گویش‌های دو زیرگروه حاشیه‌ای منطقه تفرش (مثل آستینانی، آمره‌ای و آلویری) و منطقه دشت کویر (مثل خوری و فروری) به علت قطعی نبودن وابستگی‌شان به گویش‌های مرکزی لحاظ نشده‌اند. مثال‌های گویشی ارائه‌شده در این بررسی عمدتاً نتیجه تحقیق میدانی نگارنده است. این گویش‌ها عبارت‌اند از: آبیانه‌ای، بادرودی، بیدهندی، چیمه‌ای، ده‌آبادی، طره‌ای، فریزندی، فسخودی، فمی‌ای، گُمجانی، گُمشچه‌ای (گُمشچه بُرخوار اصفهان)، گُمشچه‌ای (گُمشچه اردستان)<sup>۲</sup>، وزوانی، وُلوگردی، هِنده‌آبادی.

علاوه‌برآن از داده‌های برخی آثار گویش‌شناختی نیز استفاده شده که به جهت رعایت یکدستی و نیز سهولت نمایش، واج‌نویسی‌های آنها (گاه با بعضی تعدیل‌های جزئی) به الفبای آوایی بین‌المللی مورد استفاده این نگارنده برگردان شده‌است. این گویش‌ها عبارت‌اند از: آرانی (Yarshater 1989؛ علیجانزاده ۱۳۷۲)، ابوزیدآبادی (حمیدی مدنی ۱۳۹۵)، اردستانی، انارکی، قُهرودی، نایینی و وِرزنه‌ای (Lecoq 2002)، اُزواروی و تُتماجی (رَزّاقی ۱۳۹۵)، بهدینی یا گویش زردشتیان یزد (مزدابور ۱۳۷۴)، جرقویه‌ای (شفیعی نیک‌آبادی ۱۳۷۶)، خوانساری (توکلی ۱۳۷۴)، اشرفی خوانساری (۱۳۸۴)، دلججانی (مدنی ۱۳۷۴)، سِدِهی (اسماعیلی ۱۳۷۹)، کَفرانی (سلطانی کَفرانی

---

۱. گویش‌های مرکزی ایران بر طبق نظر لُکوک (Lecoq 1989: 313) به چهار زیرگروه تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از: ۱) زیرگروه شمال شرقی شامل گویش‌های منطقه نطنز و کاشان که تعدادشان نسبت به بقیه زیرگروه‌ها بیشتر است (مثل آبیانه‌ای، طره‌ای، آرانی، ابوزیدآبادی، بادرودی، قُهرودی، یازندی و غیره). ۲) زیرگروه جنوب شرقی (مثل اردستانی، انارکی، نایینی، گویش زردشتیان کرمان و یزد معروف به بهدینی). ۳) زیرگروه جنوب غربی (مثل گُزی، سدهی، گویش کلیمیان اصفهان، جرقویه‌ای و وِرزنه‌ای). ۴) زیرگروه شمال غربی (شامل خوانساری، وانشانی و محلاتی). ویندفور (Windfuhr 1992) این چهار زیرگروه را به ترتیب شمالی - مرکزی، شرقی، جنوبی و غربی نامیده‌است.

۲. در استان اصفهان دو روستا با نام «گُمشچه» وجود دارد. یکی جزء شهرستان بُرخوار (در حدود ۲۰ کیلومتری شمال شرق شهر اصفهان) و دیگری جزء شهرستان اردستان (در غرب شهر اردستان و جنوب شهر نطنز). در هر دو روستا گونه‌ای از گویش‌های مرکزی رایج است. روستای اوّل در گویش محل [kumʃe] و دوّمی [kimʃa] نامیده می‌شود. این اسم در بعضی منابع به صورت‌های دیگری نیز آمده‌است که غلط‌اند، از جمله گُمشچه (لغت‌نامه دهخدا)، komeš(e) (فرهنگ معین، ج ۶). برخی منابع نیز این نام را با «قُمشه» (شهرضای کنونی در ۸۰ کیلومتری جنوب اصفهان) اشتباه گرفته‌اند، از جمله پاکتچی (۱۳۷۹: ۱۸۲) در بحث راجع به گویش‌های اطراف اصفهان از گویش گُمشچه‌ای با عنوان «قُمشه‌ای» و از گُمشچه با نام «روستای قُمشه در شمال اصفهان» نام برده‌است، در صورتی که در قُمشه لهجه‌ای از فارسی رایج است.

۱۳۸۶)، کلیمیان یزد (همایون ۱۳۸۳)، طاری، طامه‌ای، طُرقی، نطنزی (اسماعیلی ۱۳۹۰)، گزی (اسماعیلی ۱۳۹۵)، محمدیه نایین (موسی کاظمی محمدی ۱۳۹۴)، مُشکنانی (صدری ۱۳۸۵).

## ۲. توصیف و بررسی داده‌ها

در گویش‌های مرکزی فعل حرکتی آمدن یکی از آشکارترین مثال‌هایی است که در صیغگان حال آن تکمیل<sup>۱</sup> را می‌توان مشاهده کرد. به بیان دیگر تصریف صورت‌های فعلی مبتنی بر ستاکِ حال آمدن (شامل سه ساخت حال اخباری، حال التزامی و امری)، با استفاده از دو ستاکِ به لحاظ تاریخی کاملاً متفاوت شکل می‌گیرد. این دو ستاکِ حالِ مکمل<sup>۲</sup> عبارت‌اند از: الف) ستاکِ حالِ اصلی «آی-» که در گویش‌های مرکزی به صورت‌های متنوعی ادا و تلفظ می‌شود. به عبارت دیگر، ستاکِ حال [a:j-] «آی-» در ایرانی میانه غربی در تحوّل آوایی به گویش‌های مرکزی، یا ابقا یا کوتاه یا تضعیف یا تقویت شده است. جدول ۲ گونه‌های این ستاک را نشان می‌دهد:

جدول ۲. ستاکِ حال اصلی «آی-» در گویش‌های مرکزی

a:j- > ɔj-	صورت ابقاشده (مانند بهدینی)
a:j- > j-	صورت کوتاه‌شده (مانند نطنزی و نایینی)
a:j- > h- / ʔ-	صورت تضعیف‌شده (مانند فریزندی و گزی)
a:j- > g- / jg-	صورت تقویت‌شده در جایگاه بدنه‌ای (مانند ابوزیدآبادی و فمی‌ای)
a:j- > t- / tʃ-	صورت تقویت‌شده در جایگاه تاج‌زبانی (مانند ایبانه‌ای و خوانساری)

ستاکِ حالِ اصلی به‌طورکلی در غالب گویش‌های مرکزی فقط در تصریف دو ساخت حال اخباری و حال التزامی کاربرد دارد، اگرچه در شمار بسیار کمی از گویش‌ها مانند بهدینی این ستاک در ساخت امری نیز به‌کار می‌رود.

از لحاظ پراکندگی، صورت کوتاه‌شده ستاک رایج‌ترین مورد است و تقریباً در همه زیرگروه‌های گویش‌های مرکزی وجود دارد. صورت تضعیف‌شده بیشتر در گویش‌های

1. suppletion

2. suppletive present stem

زیرگروه شمال شرقی (منطقه نطنز و کاشان) مشاهده می‌شود و صورت تقویت‌شده (در جایگاه بدنه‌ای) مشخصه گویش‌های رایج در منته‌الیه شمال شرقی و مجاور نواحی کویری است. صورت تقویت‌شده (در جایگاه بدنه‌ای) نیز که صرفاً در تصریف حال اخباری کاربرد دارد، به‌استثنای زیرگروه جنوب غربی در بقیه گویش‌ها دیده می‌شود.

ب) ستاک حال مکمل [ur-/or-] به‌طورکلی رخداد به‌مراتب کمتری نسبت به ستاک حال اصلی دارد و در غالب گویش‌ها معمولاً فقط در تصریف صورت‌های وجه امری استفاده می‌شود. این ستاک که قرینه‌ای در فارسی نو ندارد، به‌لحاظ تاریخی بازمانده قید مکان [awar] (با حرف نویسی <wr><sup>۱</sup>) به‌معنی «اینجا» است که در هر دو زبان پهلوی (پارتی) و فارسی میانه گاه در مفهوم فعل امری نیز به‌کار رفته و به‌همین دلیل نیبرگ (Nyberg 1932) آن را فعل جعلی<sup>۱</sup>، برونر (Brunner 1977: 178) قید امری<sup>۲</sup>، دورکین - مایسترانست (Durkin-Meisterernst 2004: 69) فعل ناقص<sup>۳</sup> و شروو (Skjærvø 2009: 239) امری جعلی<sup>۴</sup> نامیده‌است. این محققان به این نکته هم اشاره کرده‌اند که گاه با افزوده شدن شناسه [-e:d]، صورت امری دوم‌شخص جمع [awar-e:d] «بیاید» نیز به‌کار رفته‌است. آن‌گونه‌که از مثال‌های دورکین - مایسترانست (2004: 69) معلوم می‌شود، ظاهراً کاربرد صورت جمع در مقایسه با صورت مفرد بسیار کمتر بوده‌است، به‌همین سبب می‌توان احتمال داد که صورت جمع یک نوآوری بعدی بوده باشد. مثال زیر از شروو (2009: 239) کاربرد این قید در مفهوم فعل امری را نشان می‌دهد:

awar baj o: man we:n  
come.IMP.2SG god DO me see.IMP.2SG

بیا خدا! من را ببین!

گویش‌های مرکزی ایران را براساس کاربرد این دو ستاک در ساخت‌های فعلی یا به‌بیان بهتر براساس حضور یا عدم حضور ستاک حال مکمل [ur-/or-] در صیغگان‌شان، می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد:

دسته اول: ستاک حال مکمل اصلاً حضوری ندارد و تمام تصریف‌ها با ستاک حال



اصلی شکل می‌گیرد، شبیه به وضعیتی که در فارسی نو هست. در بررسی نگارنده این وضعیت فقط در سه گویش جدول زیر که همگی در منتهی‌الیه جنوب شرقی منطقه رواج گویش‌های مرکزی قرار دارند مشاهده شد. برای رعایت اختصار صرفاً صورت دوم‌شخص ارائه گردیده و ستاک حال نیز با حروف سیاه نمایش داده شده است:

جدول ۳. صورت دوم‌شخص حال اخباری، التزامی و امری گویش‌های دسته اول

	می‌آیی (اخباری)	بیایی (التزامی)	بیا (امری)	بیایید (امری)
بهدینی	t-ɔj-i	bi-[j]ɔj-i	bi-[j]ɔ	bi-[j]ɔj-i
کلیمیان یزد	a-t-eʃ	vi-j-eʃ	vi-j-e	vi-j-et
ورزنه‌ای	j-i(-je)	bi-j-i	bi-j-u	bi-j-id

دسته دوم: ستاک حالِ مکمل صرفاً در تصریف امری دوم‌شخص مفرد به‌کار می‌رود و در تصریف بقیه صورت‌های فعلی (حال اخباری، حال التزامی و نیز امری دوم‌شخص جمع) از ستاک حال اصلی «آی-» استفاده می‌شود. این وضعیتی است که در اکثر قریب به اتفاق گویش‌های مرکزی ایران دیده می‌شود، مانند گویش‌های جدول ۴:

جدول ۴. صورت دوم‌شخص حال اخباری، التزامی و امری گویش‌های دسته دوم

	می‌آیی (اخباری)	بیایی (التزامی)	بیا (امری)	بیایید (امری)
طرقی	a-j-e	bi-j-e	b-or-e	bi-j-id
طاری	a-j-e	be-j-e	b-or-e	be-j-id
بادرودی	a-j-e	ba-j-e	b-ur-e	ba-j-i
بیدهندی	a-j-e	be-j-e	b-ur-e	be-j-de
وُلُوگرَدی	a-j-e	be-j-e	b-ur-e	be-j-i
چیمه‌ای	e-j-e	bi-j-e	b-ur-e	bi-j-id
وَزوانی	a-j-i	bi-j-i	b-ur-e	bi-j-da
طامه‌ای	j-e	bo-j-e	b-ur-e	bo-j-id
نطنزی	j-e	be-j-e	b-ur-e	be-j-id
محمدیه نایین	j-i	i-j-i	j-ur	i-j-it

	می‌آیی (اخباری)	بیایی (التزامی)	بیا (امری)	بیایید (امری)
انارکی	e-j-i	i-j-i	i-[j]ur	i-j-it
سیدله‌ی	j-i-[j]e	bi-j-i	b-ur-e	bi-j-id(-un)
گزی	ʔ-i-[j]e	bi-j-e	b-ur-(e)	bi-j-id(-un)
کُمشچَه بُر خوار	ʔ-i-[j]e	bi-j-i	b-ur-e	bi-j-id
مُشکِنانی	j-i-[j]e	bi-j-e	b-ur-e	bi-j-id
جَر قوبه‌ای	h-i-[j]e	bi-j-i	b-ur-e	bi-j-i
کفرانی	h-i-[j]e	bi-j-e	b-ur-(e)	bi-j-i

دسته سوم: ستاک حالِ مکمل در نتیجه هم‌ترازی قیاسی علاوه بر صورتِ دوم شخص مفرد، در صورت دوم شخص جمع امری هم حضور دارد، ولی در تصریف صیغگان حال اخباری و التزامی صرفاً از ستاک حال اصلی استفاده می‌شود. این وضعیت ظاهراً فقط در گویش‌های مرکزی متعلق به زیرگروه شمال شرقی، یعنی گویش‌های رایج در منطقه نطنز و کاشان دیده می‌شود، مانند گویش‌های جدول ۵. البته نایینی متعلق به زیرگروه جنوب شرقی تنها مثال از دیگر زیرگروه‌هاست که این ویژگی را نشان می‌دهد:

جدول ۵. صورت دوم شخص حال اخباری، التزامی و امری گویش‌های دسته سوم

	می‌آیی (اخباری)	بیایی (التزامی)	بیا (امری)	بیایید (امری)
ابیان‌های	e-tt-e	ba-h-e	b-ur-a	b-ur-ija
طَره‌ای	a-tt-e	ba-h-e	b-ur-a	b-ur-aja
کُمجانی	a-t-e	ba-j-e	b-ur-a	b-ur-ija
فَریزندی	a-t-e	ba-h-e	b-ur-a	b-ur-ija
آرانی	a-t-e	ba-h-e	ab-u(r-e)	ab-ur-ej
ابوزیدآبادی	e-t-i	be-g-i	b-ur-a	b-ur-ija
فُهرودی	a-tt-e	be-h-e	b-ur-e	b-ur-ege
تُماجی	ä-t-i	ba-j-i	b-ur-e	b-ur-ige
ده‌آبادی	a-jg-e	be-jg-e	b-ur-o	b-ur-igo

	می‌آیی (اخباری)	بیایی (التزامی)	بیا (امری)	بیایید (امری)
فمی‌ای	a-jg-e	be-jg-e	b-ur-e	b-ur-ige
نایینی	j-i	i-j-i	j-ur	j-ur-id

دسته چهارم: ستاک حالِ مکمل علاوه بر صیغگان امری، به ساخت حالِ التزامی هم گسترش یافته و در تصریف صیغگان آن شرکت دارد. به عبارت دیگر، دو ساخت حال التزامی و امری با همدیگر هم‌تراز شده‌اند. در بررسی نگارنده این وضعیت فقط در پنج گویش دلیجانی، خوانساری، اُزواری، ویدوجی و ویدوجایی مشاهده شد. نکته جالب در مورد پنج گویش مذکور اینکه تقریباً در مجاورت هم و در منتهالیه شمال غربی منطقه رواج گویش‌های مرکزی قرار دارند. جدول ۶ مثال‌های دو گویش از این دسته است:

جدول ۶. صورت دوم شخص حال اخباری، التزامی و امری گویش‌های دسته چهارم

	می‌آیی (اخباری)	بیایی (التزامی)	بیا (امری)	بیایید (امری)
اُزواری	ä-t-i	b-ur-e	b-ur-a	b-ur-ija
دلیجانی	a-t-i	b-ur-i	b-ur-e	b-ur-ijon

البته آن‌گونه‌که از مثال‌های اشرفی خوانساری (۱۳۸۳) و توگلی (۱۳۷۴) برمی‌آید، در خوانساری این هم‌ترازی باعث حذف کامل ستاک حال اصلی نشده و ستاک حالِ مکمل همپای آن کاربرد دارد. جدول ۷ صیغگان خوانساری را نشان می‌دهد:

جدول ۷. صیغگان حال اخباری، التزامی و امری خوانساری (اشرفی خوانساری ۱۳۸۳)

	حالِ اخباری	حالِ التزامی	امری
اشم ۱	etf-tf-an	be-j-an / b-ur-an	
اشم ۲	etf-tf-e	be-j-e / b-ur-e	b-ur-e
اشم ۳	etf-tf-u < *et-j-u	be-j-u / b-ur-u	
اشج ۱	etf-tf-emi	be-j-mi / b-ur-mi	
اشج ۲	etf-tf-edi	be-j-di / b-ur-di	be-j-di / b-ur-di
اشج ۳	etf-tf-ende	be-j-ende / b-ur-ende	

این پدیده را که با تبدیل شدن یک صیغگان به دو صیغگان که هر دو کاملاً باقاعده هستند و هر دو صورت جدید (قیاسی) و اصلی درکنار هم کاربرد دارند گسستگی<sup>۱</sup> نامیده‌اند.<sup>۲</sup>

دسته پنجم: ستاک حالِ مکمل علاوه بر حالِ التزامی، با گسترش یافتن به ساخت حالِ اخباری، در تصریف صیغگان آن هم حضور دارد. این وضعیت را نگارنده صرفاً در چهار گویش اردستانی، فسّخودی، گُمشچه‌ای و هندوآبادی مشاهده کرده‌است. شایان ذکر است که هر چهار گویش در شهرستان اردستان و در منطقه‌ای نزدیک به هم، در مرز سه زیرگروه جنوب شرقی، شمال شرقی و جنوب غربی قرار دارند. احتمال وجود این وضعیت در دیگر گویش‌های منطقه که تاکنون بررسی نشده‌اند هست. در دو جدول ۸ و ۹ مثال‌هایی از این گویش‌ها ارائه شده‌است:

جدول ۸. صورت دوم شخص حال اخباری، التزامی و امری گویش‌های دسته پنجم

	می‌آیی (اخباری)	بیایی (التزامی)	بیا (امری)	بباید (امری)
اردستانی	t-or-e	b-or-e	b-o < b-or	b-or-ejn
هندوآبادی	(e)t-ur-i	b-ur-i	b-u < b-ur	b-ur-in <sup>۳</sup>

جدول ۹. صیغگان حال اخباری، التزامی و امری فسّخودی

	حال اخباری	حال التزامی	امری
۱ش م	(e)t-ur-un	b-ur-un	
۲ش م	(e)t-ur-i	b-ur-i	b-ur-e
۳ش م	(e)t-ur-e	b-ur-e	
۱ش ج	(e)t-ur-in	b-ur-in	
۲ش ج	(e)t-ur-id	b-ur-id	b-ur-id
۳ش ج	(e)t-ur-an	b-ur-an	

1. split

۲. مانند به وجود آمدن صورت نهادی مفرد قیاسی dīvus منشعب از dīvi (در حالت مضاف‌الیهی مفرد) درکنار صورت نهادی مفرد اصلی deus در زبان لاتین (78: 2011: Beekes).

۳. خیشومی ملازی

نکته مهمی که در دو جدول ۸ و ۹ نیز مشاهده می‌شود اینک هم‌ترازی برخلاف مورد گویش خوانساری در دسته قبلی، موجب حذف کامل ستاک حال اصلی شده و اثری از آن باقی نگذاشته و تماماً جای آن را گرفته‌است. به عبارت دیگر، سه ساخت حال اخباری و التزامی و امری کاملاً با همدیگر هم‌تراز شده‌اند.

### ۳. نتیجه‌گیری

نکته مهمی که در آخر باید به آن اشاره کرد ویژگی‌های قابل توجهی است که در هم‌ترازی صورت گرفته در گویش‌های دو دسته آخر (یعنی دسته چهارم و پنجم) مشاهده می‌شود. آن‌گونه که در آثار مختلف عنوان شده‌است، در تغییرات قیاسی معمولاً صورت‌هایی از ستاک که بسامد بیشتری دارند، مبنای الگوی هم‌ترازی قرار می‌گیرند و به دیگر صورت‌های صیغگان تعمیم و گسترش داده می‌شوند. به بیان دیگر جهت و سمت و سوی هم‌ترازی‌ها از صورت پربسامدتر به صورت کم‌بسامدتر است، مانند گسترش صورت مفرد به جمع در تصریف اسم و فعل (مانند آنچه در گویش‌های دسته سوم رخ داده‌است)، یا گسترش صورت نهادی به مضاف‌الیهی در تصریف اسم (Haspelmath and Sims 2010: 273-274, 300). ولی هم‌ترازی شرح داده شده دقیقاً مخالف و مغایر با این مطلب است، چراکه ستاک حال مکمل که هم به لحاظ هم‌زمانی و هم تاریخی دلیل کافی برای بسامد کمتر آن وجود دارد، در تصریف دیگر ساخت‌ها حضور پیدا کرده‌است. همچنین واژه‌هایی که از بسامد به مراتب بالاتری برخوردارند، به جهت آنکه زودتر به یاد آورده می‌شوند، معمولاً کمتر دستخوش هم‌ترازی صیغگانی یا دیگر فرایندهای قاعده‌مندسازی قرار می‌گیرند (Idem: 276). هاسپلمات و سیمز (Ibid) با ذکر شواهدی از چند زبان، افعال پربسامد آمدن، رفتن، بودن، کردن و گفتن را دارای چنین وضعیتی دانسته‌اند. براین اساس تغییر قیاسی‌ای که در دو دسته آخر از گویش‌های مرکزی رخ داده‌است با این گفته و نظر موافقت و همسویی نشان نمی‌دهد.

اگرچه تغییرات قیاسی بی‌قاعده و ظاهراً غیرقابل پیش‌بینی‌اند، کوشش‌هایی برای تعیین

جهت فرایندهای قیاسی انجام شده است که معروف‌ترین آنها شش قانونی است که کوریوویچ<sup>۱</sup> مطرح کرده است (آرلاتو ۱۳۸۴: ۱۵۴-۱۶۲؛ Trask 2003: 112-114). مانچاک<sup>۲</sup> نیز نه قانون یا به اصطلاح خودش گرایش را که شکل بازنگری شده و دقیق‌تر شش قانون کوریوویچ هستند ارائه کرده است (Trask 2003: 114-115) که از این بین موضوع گرایش ششم او با بحث این مقاله ارتباط پیدا می‌کند. طبق این گرایش غالباً صورت‌های وجه اخباری موجب تغییر و باز شکل‌گیری در دیگر وجه‌ها می‌شوند، نه برعکس (Ibid). به عبارت دیگر، این وجه‌های غیراخباری هستند که به قیاس با صورت‌های وجه اخباری تغییر می‌کنند، اما عکس این مطلب صادق نیست. مورد هم‌ترازی رخ داده در گویش‌های دسته پنجم نقض این گرایش است و مغایر با آن به نظر می‌رسد، چراکه در این دسته از گویش‌ها صورت اخباری فعل آمدن به تبعیت و قیاس با وجه امری دچار تغییر شکل شده است.

به هر ترتیب شاید بتوان علت هم‌ترازی‌های شرح داده شده در گویش‌های دو دسته آخر (دسته چهارم و پنجم) را با اصل یک معنا، یک صورت<sup>۳</sup> توضیح داد. بر طبق این اصل که وینمان (Vennemann 1969، به نقل از Hock 2003: 445-446) آن را جهانی هومبالت<sup>۴</sup> نامیده است، گرایشی در زبان‌ها وجود دارد که هر معنا فقط از طریق یک صورت بیان شود، چون که این وضعیت واضح‌ترین و در عین حال اقتصادی‌ترین وضعیتی است که زبان‌ها می‌توانند داشته باشند.

## منابع

- آرلاتو، آتونی، ۱۳۸۴، درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرّسی، تهران.  
اسماعیلی، محمدمهدی، ۱۳۷۹، گویش سدهی، رساله دکتری (چاپ‌نشده) گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۹۰، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۱)، تهران.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۹۵، بررسی گویش گز بُرخوار، تهران.

1. Kuryłowicz

3. one meaning-one form

2. Mańczak

4. Humboldt's Universal

اشرفی خوانساری، مرتضی، ۱۳۸۳، گویش خوانساری، تهران.  
پاکتچی، احمد، ۱۳۷۹، «زبان و گویش [اصفهانی]»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی (ج ۹)، ص ۱۸۱-۱۸۳.

توگلی، محمدمهدی، ۱۳۷۴، بررسی ساخت آوایی و صرف در گویش خوانساری، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) کارشناسی ارشد گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران.

حمیدی مدنی، علیرضا، ۱۳۹۵، توصیف دستوری گویش ابوزیدآبادی، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) کارشناسی ارشد گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شهید باهنر کرمان.  
دبیرمقدم، محمد، ۱۳۸۹، «سیبویه: زبان‌شناس و دستورنویس»، مجله‌ دستور (ویژه‌نامه‌ نامه فرهنگستان)، ش ۶، ص ۳-۴۴.

دوسوسور، فردینان، ۱۳۷۸، دوره‌ زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، تهران.  
رزاقی، سید طیب، ۱۳۹۵، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۳)، تهران.  
سلطانی کفرانی، مهدی، ۱۳۸۶، بررسی زبان‌شناختی گویش کفران (در منطقه رودشت اصفهان)، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) کارشناسی ارشد گروه زبان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.  
شفیعی نیک‌آبادی، علی، ۱۳۷۶، گرکویه، سرزمینی ناشناخته بر کران کویر، اصفهان.  
صدری، جمال، ۱۳۸۶، گویش مُشکینان، تهران.

علی‌جائزاده، حسین (عباس)، ۱۳۷۲، زبان کویر: تحقیق درباره‌ زبان آران و بیدگل، بی‌جا.  
مدنی، داود، ۱۳۷۴، توصیف گروه فعلی گویش راجی (گویش دلیجان)، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) کارشناسی ارشد گروه زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبایی تهران.

مزداپور، کتایون، ۱۳۷۴، واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد (جلد اول)، تهران.  
موسی‌کاظمی محمدی، اعظم‌السادات، ۱۳۹۴، توصیف و تحلیل گونه‌ محمدیه گویش ناین: رویکردی تاریخی - تطبیقی، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) کارشناسی ارشد گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

واترمن، جان تی، ۱۳۴۷، سیری در زبان‌شناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران.  
همایون، همداخت، ۱۳۸۳، گویش کلیمیان یزد، تهران.

Anttila, R., 1989, *Historical and Comparative Linguistics*, Amsterdam.

Beekes, R. S. B., 2011, *Comparative Indo-European Linguistics: An Introduction*, Amsterdam.

Brunner, C. J., 1977, *A Syntax of Western Middle Iranian*, Delmar.

Bussmann, H., 1996, *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, London.

- Campbell, L., 2004, *Historical Linguistics: An Introduction*, Edinburgh.
- Carter, M. G., 2004, *Sibawayhi*, London.
- Crystal, D., 2002, *The Cambridge Encyclopedia of Language*, Cambridge.
- \_\_\_\_\_, 2008, *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Malden.
- Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian* (Corpus Fontium Manichaeorum Subsidia: Dictionary of Manichaean Texts III: Texts from Central Asia and China 1), Turnhout.
- Haspelmath, M. and Sims, A. D., 2010, *Understanding Morphology*, London.
- Hock, H. H., 1991, *Principles of Historical Linguistics*, Berlin.
- \_\_\_\_\_, 2003, "Analogical Change", *The Handbook of Historical Linguistics*, ed. B. D. Joseph and R. D. Janda, Malden, pp. 441-460.
- Lecoq, P., 1989, "Les dialectes du Centre de l'Iran", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 313-326.
- \_\_\_\_\_, 2002, *Recherches sur les dialectes Kermaniens (Iran Central)*, *Acta Iranica* 39, Leuven.
- Lehmann, W. P., 1992, *Historical Linguistics: An Introduction*, London.
- Nyberg, H. S., 1932, "Un pseudo-verbe Iranien et son equivalent Grec", *Symbolae Philologicae O. A. Danielsson*, Uppsala, pp. 237-261.
- Skjærvø, P. O. 2009, "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 196-278.
- Trask, R. L., 2003, *Historical Linguistics*, London.
- Vennemann, T., 1969, *Zur synchronischen und diachronischen Phonologie des Deutschen*, Manuscript.
- Windfuhr, G., 1992, "Central Dialects", *Encyclopedia Iranica*, vol. 5, New York, pp. 242-252.
- Yarshater, E., 1989, "Bīdgol", *Encyclopedia Iranica*, vol. 4, New York, pp. 247-249.